

پیکه و پیکه پیکه

- فریدون کار شاعری که.../دکتر علی بهزادی
- به یاد اما نوئل ملیک اصلانیان/سعید عباسی

الهه شعر را در وجودش گشت

شاعر فراموش شده

امروز نسل جوان ما شاعری به نام «فریدون کار» را به خاطر نمی آورد. او در سال‌های اول دهه سی از شاعران مطرح کشور بود. کم و بیش هم‌تا و هم‌تراز نادر نادرپور، نصرت رحمانی، ه. ا. سایه، فریدون مشیری، فروغ فرخ‌زاد، سیمین بهبهانی و دیگر شاعران جوان آن زمان، بسیاری برای او آینده‌ای درخشان پیش‌بینی می‌کردند دست کم نظیر آنچه برخی از شاعران هم زمان او به آن رسیدند.

در آن سال‌ها شعر در کشور ما منزلتی خاص پیدا کرده بود. بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بسیاری از جوانان ما در اثر سرخوردگی سیاسی به شعر و افیون پناه بردند. بعضی شاعر شدند. بعضی افیونی شدند. بعضی شاعر افیونی شدند. «فریدون کار» هم از روشنفکران جوانی بود که در این طبقات قرار گرفت از آنجا که صفحات شعر مجله‌ای را هم در دست داشت هم خودش زود به شهرت رسید هم به کسان دیگر برای رسیدن به شهرت کمک کرد.

چندی قبل که خبر درگذشت او را شنیدم سال‌ها به عقب برگشتم. به یاد نخستین روزهای آشنایی با او افتادم.

... اوایل سال ۱۳۳۲ بود. آخرین ماه‌های پارتی‌ها دولت ملی دکتر مصدق. دوران آزادی بی‌قید و بند احزاب و مطبوعات. اوج فعالیت حزب توده با نام‌های مختلف و بدون ذکر اسم حزب توده. زمان رواج درگیری‌های خیابانی بین هواخواهان آیت‌الله کاشانی، دکتر مظفر بقائی،

حسین مکی با طرفداران دکتر مصدق و جبهه ملی، جنگ راستی‌ها یا چپی‌ها، شاهی‌ها و ضدشاهی‌ها و دوران رونق شعر نیمائی و شعر سیاسی.

در چنین حال و هوائی من به عنوان مدیر عامل چاپخانه مسعود سعد خودم را برای انتشار مجله سپید و سیاه آماده می‌کردم. روزها به جای آنکه در دفتر بنشینم و به کار مدیریت بپردازم، وقتم را در شعبات مختلف چاپخانه مانند حروفچینی، صفحه‌بندی، ماشین‌خانه صحافی و اتاق تصحیح و غلط‌گیری می‌گذراندم. این اتفاق‌ها محل رفت و آمد مشتریان چاپخانه بود و مشتری‌های چاپخانه، نویسندگان شاعرها و روزنامه‌نویس‌ها بودند که من اشتیاق زیادی به آشنائی با آنها داشتم.

یکی از کسانی که در آن زمان در چاپخانه رفت و آمد داشت جوانی بود به نام «فریدون کار» یا درست‌تر بگویم «فریدون کار خیران» متواضع، بیادب و صمیمی اندامی باریک، چهره‌ای استخوانی و رنگ پریده چشم‌هائی سیاه و نافذ و طبق سنت زمان سبیلی نازک و به ادعای خودش روحی عاشق پیشه داشت. با همه، حتی کارگران با احترام رفتار می‌کرد. می‌گفتند شاعر است. مشغول چاپ کتاب شعری از خودش بود. طی همان مدت کوتاه که با او آشنا شدم مرا قانع کرد برخلاف میل و تصمیم قبلی‌ام، صفحاتی از مجله را به چاپ شعر اختصاص دهم. در طرحی که قبلاً برای سپید و سیاه تهیه کرده بودم جایی برای شعر وجود نداشت اما از همان شماره اول تا سال‌ها بعد به توصیه او صفحاتی را به چاپ شعر و نقد کتاب و معرفی شاعران و نویسندگان اختصاص دادم.

در نخستین شماره مجله سپید و سیاه که در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۳۲ منتشر شد. «فریدون کار» اشعاری از: امیر معزی شاعر قرن ششم، دکتر مهدی حمیدی شاعر مشهور معاصر، صدرالدین الهی از شاعران جوان و گمنام آن زمان و خودش چاپ کرد. شعر «فریدون کار» با این ادبیات شروع می‌شد:

این کیست که جویمش به تشویش

روزان و شبان بی‌قراری

خواهم به کنارش آرمیدن

زین روست که خوانمش به زاری

این کیست که قلب آرزومند

پیوسته به راه اوست لرزان

جسمی به امید اوست زنده



● فریدون کار

چشمی زجفای اوست گریان

و بعد از چند سطر با این بیت ختم می شد:

این کیست که جویمش به خواری

این کیست که خوانمش به زاری

با خواندن این شعر می توان پذیرفت که فریدون کار بیست و سه چهار ساله ذوق شاعری

داشت. در شماره نهم مجله شعر دیگری از «فریدون کار» با عنوان یاد دوست چاپ شد:

زچشمی که می سوخت از رنج و حسرت

فرو ریخت اشکی به دامانم امشب

فغانی به دل مرد و اشکی فرو ریخت

به بالین تب گشت درمانم امشب

کجا شد در این شرح هجران کجا شد

چرا از وفا نیست مهمانم امشب

چو مرغی که آزادیش رفته از کف

به کنج قفس زار و نالانم امشب

گهر بزم از چشم و سیماب ریزم

به یاد رخ دوست خیرانم امشب
شعری که در شماره ۱۲ سپید و سیاه از «فریدون کار» چاپ شد «ابهام» نام داشت:

چه می گوید به من با چشم گریان
چه می کاود درون خسته من
چه می خواهد ز اندوه نگاهش
چه می خواهد به گوش بسته من

به پیش روی او خاموش، خاموش
ز رنجی سر به سر غمگین نشستم
نگاهی از سر حسرت فکندم
به دل اندوه دیرین را شکستم

چرا دایم به خاموشی گراید؟
چه دارد با من این رنج دمام؟
چه می جوید بدین سودای باطل؟
چه می خواهد ز قلب نامراد؟

در شماره ۱۳ مجله شعر «شام یلدا» را از او می توان خواند:
دور آنجا که خفته مرغ سحر

راحت از غصه های بود و نبود
دور آنجا که آذرخش زمان

می درخشد زابرهای کبود
و بعد از چند سطر می گوید:

دورتر زین سپهر پهناور

دورتر زین جهان زیبایی

من و فکر وی از سر پردرد

ای دریغا زشام یلدائی

این هم شعر «خیال» فریدون کار

که بر این پله گذارد پای؟

که زند حلقه بر این آهن؟



● دکتر علی بهزادی

که زکوبنده بپرسد کیست؟

که به پرسنده بگوید من؟

که بر این کلبه خاموشی؟

نفسه مهر و وفا بارد؟

که در این مهد فراموشی؟

قصه لطف و صفا آرد؟

بعد از چند سطر با این بیت به پایان می‌رسد

که بر این راه بیوید؟ - او!

که در این رنج بماند؟ - من!

و حالا شعر «پیامی هم نیامد» فریدون کار را بخوانیم:

ترن آهسته و غمگین و نالان

تن خود می‌کشد بر سینه دشت

مرا افسرده می‌دارد در آغوش

دیار آشنا بگذشت، بگذشت

و بعد از چند سطر:

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

امید افروز شام آرزویم

تجلی می‌کند بر دشت و صحرا

تجلی می‌کند با هر نگاهم

سر و زلفش به عطر صد تمنا

تا این زمان «فریدون کار» هنوز شعر بزرگش را نسروده بود. شعری که هر شاعر با آن به اوج شهرت می‌رسد اما «فریدون کار» بیست و سه چهار سال بیشتر نداشت و برای این کار وقت باقی بود. بسیاری از شعرشناسان امیدوار بودند و می‌گفتند او در سال‌های بعد شعرهای شیواتری خواهد سرود.

این سخن دیگران بود اما ارزشی که من برای «فریدون کار» قائل هستم به شاعری او ختم نمی‌شود. کار بزرگ «کار» معرفی شاعران جوان و گمنام با چاپ کردن اشعارشان در مجله بود. در اختیار داشتن صفحات شعر مجله سپید و سیاه که در آن زمان از مجله‌های مشهور و پرتیراژ بود به او امکان می‌داد شعر شاعران گمنامی را که هیچ نشریه و ناشری حاضر به چاپ اشعارشان نمی‌شد، چاپ کند. او به عنوان یک راهنما به بسیاری از شاعران جوان کمک کرد تا مسیر سنگلاخ و برفراز و نشیب «از گمنامی تا شهرت» را آسان‌تر ببینند.

این کاری بود که بعضی از شاعران دیگر هم در آن ایام می‌کردند مانند نصرت رحمانی که صفحات شعر مجله روشنفکر در اختیارش بود. مجله‌های فردوسی و امید ایران و اطلاعات هفتگی و تهران مصور که صفحه‌های شعر داشتند اما برنامه‌های فریدون کار در این زمینه بی‌نظیر بود. اگر بگویم او باعث شناساندن و شهرت دست کم ده پانزده شاعر جوان و گمنام آن زمان شد سخنی به گزاف نگفته‌ام.

یک روز «فریدون کار» با یک زن جوان لاغر اندام با رنگی مهتابی و چشم‌هایی سیاه که به دختران تازه بالغ شباهت داشت به دفتر مجله آمد و او را این طور معرفی کرد:

— فروغ فرخ‌زاد یک شاعر با ذوق و بی‌پروا!

فروغ در سفری از جنوب به تهران با «فریدون کار» از نزدیک آشنا شد. او از مدتی قبل با «فریدون کار» مکاتبه داشت. شعر می‌فرستاد و او در مجله چاپ می‌کرد. در این سفر «فریدون کار» فروغ را به محافل ادبی برد. او را با شاعران معروف آشنا کرد. بعد او را نزد عبدالرحیم جعفری مدیر خوش فکر انتشارات امیرکبیر برد و سبب شد امیرکبیر نخستین کتاب شعر فروغ را چاپ کند. در آن زمان کسی کتاب شعر شاعران گمنام را چاپ نمی‌کرد. این کار ریسک بزرگی محسوب می‌شد. اما فریدون خواست جعفری هم کرد.

منظور من از نوشتن این مطلب آن نیست که بگویم اگر «فریدون کار» نبود فروغ فرخ‌زاد شاعر

نمی‌شد و اگر شاعر می‌شد مشهور و جاودانی نمی‌شد. در وجود فروغ جوهر شعر می‌جوشید و به هر حال روزی فوران می‌کرد. اما همه می‌دانیم چه بسیار شاعران، نویسندگان، نقاشان و به طور کلی هنرمندان که ذوق و استعداد داشتند اما چون امکان ابراز آن را پیدا نکردند هنرشان هدر رفت.

«فریدون کار» ستونی در مجله باز کرده بود و در آنجا شاعران جوان و گمنام را در مورد اشعاری که برایش می‌فرستادند راهنمایی می‌کرد. به جز این برایشان نامه می‌نوشت، با آنها ملاقات می‌کرد. وسیله چاپ کتاب شعرشان را فراهم می‌ساخت. از متصدیان صفحات ادبی مجله‌های دیگر می‌خواست اشعار آنها را چاپ کنند. طی چند سالی که «فریدون کار» به این کار می‌پرداخت بدون اغراق ده‌ها نفر با کمک و راهنمایی او شاعر شدند و چندین نفر به شهرت رسیدند. یادش گرمی باد.

این که برش مردم گوشه‌هایی از خدمت «فریدون کار» به شاعران معاصر بود اما او به خودش ظلم کرد. ظلم او این بود که ناگهان در عین شهرت و موفقیت کارش را در ایران رها کرد و به انگلستان رفت. تا این زمان «کار» چندین کتاب در زمینه‌های مختلف منتشر کرده بود: یک مجموعه داستان به نام «میعاد» یک مجموعه شعر به نام «تلخ» کتابی به نام «قدیمی‌ترین مکاتب فلسفی یونان» و ترجمه چند کتاب برای کودکان و کتاب «غلط‌نویسیم» که نخست آن را با نام مستعار «علامه» در مجله سپید و سیاه منتشر کرد بعد به صورت یک کتاب مستقل روانه بازار ساخت. انتشار این کتاب سر و صدای زیادی برپا کرد. عده‌ای بر آن انتقادهایی وارد کردند و از آن ایرادهایی می‌گرفتند اما با توجه به آنکه جزو نخستین کتابهایی بود که در این زمینه منتشر می‌شد در حد خود یک خدمت محسوب می‌شد استقبال از آن هم خوب بود.

سفر اول فریدون کار به انگلستان کوتاه بود. دوستانش آن را برای فرا گرفتن زبان و آشنائی با دنیای غرب مفید می‌دانستند. در بازگشت یک کلاس آموزش زبان انگلیسی با سبکی جدید افتتاح کرد. از آنجا که نامش هنوز مشهور و دارای جاذبه بود آگهی‌های آن در مجله سپید و سیاه سبب شد شاگردان بسیاری به آموزشگاه زبان او مراجعه کردند. او در مدتی کوتاه محلی مناسب در خیابان حافظ برای آموزش زبان کرایه کرد، خانه‌ای کوچک در حوالی خیابان صفی‌علیشاه خرید. چون برعکس شاعران و هنرمندان دیگر عقل معاش داشت سرمایه‌قابلی گردآورد. بار دیگر شور زندگی در وجودش شکفت. به گفتن شعر پرداخت. برای صدمین بار عاشق شد بار دیگر شهرت و موفقیت به او لبخند زد. اما به دلیلی که هرگز نفهمیدم و او هم درباره‌اش چیزی نگفت شعر و شاعری را کنار گذاشت. شهرتی را که نیمه دشوارش را پیموده بود رها کرد. از منابع در آمد کار و نشر کتاب گذشت. خانه و اثاث زندگی را فروخت و برای همیشه به انگلستان رفت

آن هم در سال‌های اول دهه چهل خورشیدی که کسی ایران را برای اقامت دائم در خارج ترک نمی‌کرد.

فدا کردن یک زندگی شاعرانه، عاشقانه، پر شور و شعر و آمیخته با شهرت و رفاه در ایران برای یک زندگانی آرام، و بی‌هیجان در لندن باعث اعجاب همه دوستان و آشنایان «فریدون کار» شد. بارها به وسیله نامه و طی سفرهایی که در آن زمان به انگلستان کردم از او خواستم ارتباطش را با مجله قطع نکند. برای مجله شعر بفرستد. اما در تمام این مدت شعری از او به دستم نرسید. گاهی شعرهایی از دکتر گلچین گیلانی شاعر نامدار معاصر و مصاحبه‌هایی با مسعود فرزاد ادیب فرزانه برایم فرستاد اما از خودش هیچ...

هجرت فریدون کار از وطن حتماً بنا به یک مصلحت بود. اما هر چه بود «فریدون کار» مصلحت‌اندیش «فریدون کار» شاعر را کشت. گمان من این است که طی این چهل سال او اصلاً شعری نگفت چون طی این مدت طولانی در هیچ یک از نشریات داخلی و خارجی شعری از او ندیدم. گوئی شاعران و نویسندگان ما برای آفرینش هنری باید در ایران بمانند. به جز «فریدون کار» دوست و همکار دیگرم در مجله سپید و سیاه یعنی «دکتر حسن هنرمندی» که مدتی طولانی صفحات ادبی مجله را اداره می‌کرد و شاعری خوب بود، طی اقامت چندین ساله در پاریس شعری نگفت که ارزش کارهای گذشته‌اش را داشته باشد و سرانجام هم کارش به خودکشی کشید. درباره مرگ فریدون کار فقط یک روزنامه یک خبر سه چهار سطری چاپ کرد در حالیکه اگر حمایت مؤثر او را از تعدادی از شاعران در زمان گمنامی‌شان مورد نظر قرار دهیم جای آن را داشت که دست کم آنها که اکنون شهرت دارند از او یاد می‌کردند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی